

شهید صدر و تحلیل عقلانی امامت

قاسم جوادی*

اشاره

به‌رغم آنکه امامت از محوری‌ترین مباحث اعتقادی شیعه است، شهید بزرگوار، علامه محمدباقر صدر — که به حق باید او را شهید آغازگر معارف نوین اسلامی نامید — احتمالاً به دلیل اشتغال به مباحث ضروری دیگری که اصل دین را تهدید می‌کرد، به این مبحث کمتر پرداخته است. شهید صدر(ره) در مباحث امامت بیشتر از زوایای غیرروایی به موضوع پرداخته و چنان‌که خود در موارد متعددی یادآور شده، در پی تحلیل مسائل امامت به‌گونه‌ای عقلانی و قابل قبول برای کسانی است که نمی‌خواهند فقط از زاویه مباحث روایی به آن مباحث بنگرند؛ از این‌رو مباحثی را مطرح کرده است که دیگران یا بدان توجه نداشته‌اند یا عده کمی به آن دقت کرده‌اند. شهید صدر در بحث امامت همسو با نظریه‌پردازانی چون شهید مطهری و امام خمینی و برخی دیگر، بین امامت و رهبری سیاسی، و امامت و رهبری علمی و مرجعیت دینی تفکیک قائل شده است. در این نوشتار نظرات شهید صدر در خصوص امامت یادآوری شده است. در پایان مقاله نیز با توجه به تفکیکی که شهید صدر و برخی دیگر از علما در مناصب و شئون امامت انجام داده‌اند، سؤالاتی مطرح شده که شایسته است اصحاب قلم و اندیشمندان شیعه به آنها بپردازند.

کلیدواژه‌ها: شهید صدر، تحلیل عقلانی امامت، مرجعیت دینی، مرجعیت سیاسی

* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه.

امت بعد از پیامبر از دیدگاه شهید صدر

بحثی در جهان اسلام مطرح است که معتقد است دیدگاه انتقادی شیعه نسبت به صحابه، در نهایت متوجه شخص پیامبر می‌شود؛ زیرا لازمه انتقاد از آن همه صحابه، آن است که بگوییم حضرت رسول در امر رسالت موفقیت چندانی به دست نیاوردند. شهید صدر در برابر چنین شبهه‌ای ابتدا با تأکید بر این مطلب که دوران صدر اسلام از نمونه‌های والا و برجسته تاریخ انسان است که ارزش‌ها و امتیازات مادی را فروریخت، می‌گوید:

عصری که این همه افتخارات در آن جمع شده، به‌راستی درخور بهترین تقدیر و تمجید و اعجاب است... صدر اسلام بی‌تردید در معنویت و روحانیت و در اعتدال و درستی، درخشان‌ترین دوره تاریخ انسانی است. بلی، این را به خوبی می‌دانم و با کمال غرور آن را قبول دارم اما گمان نمی‌کنم این امتیاز ما را از دقت و تعمق در تحقیقات علمی بازدارد... چه پندار بدی است اینکه بسیاری از ما در تبیین و تشریح افتخارات آن دوره بر این تصویریم که مردان آن روز، به‌تعبیر صحیح‌تر، ابوبکر و عمر و امثال آنان که از سرشناسان جامعه آن عصرند، نباید مورد نقد و محاکمه قرار گیرند بدین دلیل که بانیان عظمت آن روز و ترسیم‌کنندگان خطوط طلایی آن دوره‌اند و تاریخ زندگی آنان تاریخ آن روزگار است و لذا چنانچه مزیت و منقبتی از آنان سلب شود، چنان است که شکوه و عظمت تاریخ صدر اسلام که مورد اعتقاد همه مسلمانان است از آن گرفته شود (شهید صدر، ۱۳۶۰: ۴۵).

شهید صدر معتقد است هرچند دوران حضرت رسول دورانی بسیار درخشان و طلایی بود که تحولی عظیم را پدید آورد، اما امت در آن مدت کوتاه به چنان رشدی نرسید که بتواند خود سرنوشت خویش را به دست گیرد (شهید صدر، ۱۹۷۹: ۵۱-۵۶)^۱ و در جای دیگر با صراحت بیان می‌کند که امت رسول (ص) معصوم نبودند:

و بالرغم من اننا نعترف و نفتخر و نمثلی اعتزازاً بالایمان بان الامة الاسلامية التي اسسها و حرسها النبي(ص) ضربت اروع نموذج للامة في تاريخ البشرية على الاطلاق... بالرغم من كل هذا نقول ان الامة لم يكن معصومة (شهید صدر، بی‌تا، ۷۶).

ایشان حتی شواهدی ذکر می‌کند که نشان می‌دهند ایمان در جان امت نفوذ نکرده بوده است؛ اعتراض انصار به تقسیم غنائم از آن جمله بود. همانانی که گفتند: پیامبر تا خویشان خود را دید، اصحاب و انصار را فراموش کرد، اندیشهٔ قبیله‌ای در جانشان نفوذ داشت و به همان عمل می‌کردند (همان: ۸۹-۹۰).

با این حال شهید صدر معتقد است که پیامبر تلاش می‌کرد به امت اصالت و شخصیت و بزرگواری عطا کند؛ لذا خودش را ملزم ساخته بود و خداوند نیز او را ملزم کرده بود که با امت در مسائل گوناگون مشورت کند تا مسلمانان تربیت شوند و برای تحمل مسئولیت‌های سنگین آماده گردند و متوجه شوند که آنان همان امتی هستند که باید مسئولیت‌های رسالت عظیمی را که پیامبر بر جای گذاشته است بر دوش بکشند.

اولین نشانهٔ عدم رشد و بلوغ جامعه صدر اسلام، در سقیفه آشکار شد؛ چه آنکه سقیفه در ظاهر اعتراف به وجود امت و مظهر مشاوره امت در تعیین حاکم بعد از نبی بود، لکن حقیقتی که در سقیفه اتفاق افتاد در واقع انکار وجود امت و انکار اصالت و شخصیت امت بود؛ زیرا آنان که در سقیفه گرد آمده بودند بر پیامبر به دید سلطان قریش نگرستند و او را به‌عنوان حاکم یک قبیله معرفی کردند؛ همان قبیله‌ای که باید حاکم و سلطان باشد! این دیدگاه در حقیقت زنده کردن نظریهٔ حاکمیت قبیله‌ای بود و در واقع انکار و پایمال کردن اصالت، وجود، شخصیت و بزرگواری امتی بود که پیامبر قصد ایجاد آن را داشت:

كان يُنظر الى النبوة على انها سلطان قریش، انها سلطان عشيرة معينة و هذه العشيرة المعينة هي التي يجب ان تحکم و ان تسود، نظرية مالكية العشيرة التي تتحدى وجود الامة، و تنکر عليها اصالتها و وجودها و شخصيتها، هذه النظرية طرحت كمفهوم في السقيفة ثم بعد هذا امتدت و اتسعت عملياً و نظرياً (همان: ۲۷).

شهید صدر در بخشی دیگر اشاره می‌کند که شخص خلیفه دوم نسبت به چنین تعبیری از «امت» دل‌نگران بود؛ زیرا می‌دانست که حضور امت در میدان یعنی حضور امام علی (ع) در صحنه، یعنی حضور دیدگاه مخالف در صحنه؛ لذا تا شنید امت جمع شده‌اند و در مورد حاکم پس از او گفت‌وگو می‌کنند، بر بالای منبر رفت و چنین مضمونی را بیان کرد: «ان بيعة ابي بكر كانت فلتة وقي الله المسلمين شرها. در حقیقت با

این بیان، از بازگشت امت رسول‌الله به تفکر و تصمیم‌گیری مستقل جلوگیری کرد، به طوری که ماجرای انتخاب ابوبکر را حادثه‌ای ناگهانی و غیرمنتظره بیان کرد که خدا امت مسلمان را از شر آن ننگه داشت! به همین جهت برای انتخاب حاکم پس از خود نقش مستقل امت را ملغا کرد و از طریق شورای شش نفره‌ای که حتی آنان را هم امت انتخاب نکرده بودند، تعیین حاکم را معین ساخت! (همان: ۲۸).

شهید صدر بر آن است که اگر در همان زمان، همه امت به طور مستقل به مشورت و گفت‌وگو درباره خلیفه و حاکم برمی‌خاستند به احتمال زیاد امام علی (ع) به خلافت می‌رسید. ایشان با ذکر حادثه‌ای تاریخی تلاش می‌کند که نشان دهد اکثریت امت، خواهان امام علی (ع) بودند؛ لذا می‌نویسد: عبدالرحمن بن عوف هم که یکی از ارکان اعضای شش نفره بود، نتوانست از نقش امت در حل اختلاف شورا در خصوص تعیین خلیفه، چشم‌پوشد؛ از این رو در میان امت رفت و از آنان درباره تعیین خلیفه پرسش کرد. خود عبدالرحمن می‌گوید:

ما سألت عربياً الا و قال علی بن ابی طالب (ع)، و ما سألت قریشياً الا و قال عثمان بن عفان؛ یعنی جماهیر المسلمین کانت تقول علی بن ابی طالب (ع) و عشیره واحده معینه کانت ترید ان تنهب الحکم من الامة کانت تقول عثمان؛ لان عثمان بن عفان کان تکریساً لعملیه النهب بینما علی بن ابی طالب (ع) کان تعبيراً و تأکیداً لوجود الامة فی الميدان و لهذا ارادته الامة و ارادت العشیره عثمان (همان).

این بحث شهید صدر با بسیاری از سخنانی که در کتاب *فدک* و *بحث حول الولاية* دارد در تعارض است که در آینده و در بحث شورا در پاسخ به نقدهای شریعتی، به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

بررسی تحلیلی انتخاب امام علی

شهید صدر انتخاب امام علی (ع) را به عنوان جانشین، قطع نظر از وحی، این گونه تحلیل می‌کند که رسالت اسلامی، ایجاد انقلاب در جامعه و ارائه راه جدید زندگی است. حضرت رسول (ص) مسئولیت ساختن ملتی نو را به عهده گرفته بود و در این رهگذر متعهد و مکلف بود که تمام ریشه‌های جاهلیت را برکند و رسوبات عقاید ارتجاعی را

از صحنه جان جامعه بزداید. امت اسلامی به جز مدت کوتاهی (حداکثر ده سال) در سایه انقلاب نزیست. بر اساس بسیاری از مکتب‌های انقلابی، این مدت برای تحقق اهداف انقلاب و نهادی کردن ارزش‌های آن کافی نیست و نمی‌توان در چنین مدت کوتاهی جامعه را به درجه‌ای از بیداری و رشد و آزادی و گسستگی از رسوبات افکار و معتقدات گذشته و درک تعالیم رسالت جدید رساند که صلاحیت رهبری آینده اسلام و تحمل مسئولیت‌های دعوت و ادامه انقلاب را بدون پیشوا بیابند. برعکس، مکتب‌های عقیدتی و سازنده این‌گونه حکم می‌کنند که در مرحله نخست، ملت باید مدتی را تحت لوای وصایت اعتقادی، به حیات عقیدتی و انقلابی خویش ادامه دهد تا شایستگی زعامت و رهبری جامعه و مکتب را به دست بیاورد (شهید صدر، ۱۳۵۳: ۶۳).

این بحث با تفکیکی که شهید صدر درباره امامت دارد سازگار است (در ادامه مقاله به این تفکیک اشاره خواهیم کرد). در اینجا شهید صدر رهبری سیاسی را فقط برای مدت کوتاهی کافی می‌داند تا امت ساخته شود و خود بتواند زعامت خویش را به عهده بگیرد. اما بعد از پیامبر، رهبری جامعه با وصایت ادامه پیدا نکرد و در نتیجه، جامعه آن‌گونه ساخته نشد که رسوبات اندیشه‌های جاهلی و قبیله‌ای را کنار بگذارد، حتی حاکمیت‌هایی روی کار آمدند که در تشدید این رسوبات نقش کامل داشتند.

این سخنان شهید صدر سؤالاتی را مطرح می‌سازند؛ مانند اینکه امروز در جهان اسلام، رهبری از نوع رهبری وصایت وجود ندارد، پس جهان اسلامی چگونه باید اداره امور را در اختیار بگیرد تا بتواند خود را به سرمنزله مقصود برساند؟ در بخش آخر مقاله، با تفصیل بیشتری به این‌گونه سؤالات خواهیم پرداخت.

انتخاب، حق طبیعی امام علی (ع)

همان‌گونه که اشاره شد شهید صدر بیشتر در پی تحلیل عقلانی مسائل با قطع نظر از وحی و روایات است؛ از این‌رو، ایشان با استناد به این قاعده عقلایی که باید حکومت را به لایق‌ترین فرد سپرد، حکومت را حق امام علی (ع) می‌داند؛ یعنی به فرض اینکه رسالت پیامبر برای تداوم، نیازمند رهبری الهی نبود و خداوند هم امام علی (ع) را تعیین نفرموده بود، باز هم اگر می‌خواستیم براساس لیاقت افراد، لایق‌ترین شخص را انتخاب کنیم، انتخاب حق طبیعی امام علی (ع) بود:

ماذا حصل [علی بن ابی طالب] عند الحرمان الطویل الطویل، غیر الاقصاء عن حقه الطبيعي بقطع النظر عن نص او تعیین من الله سبحانه و تعالی؟ كان حقه الطبيعي ان يحكم بعد ان يموت النبي (ص)؛ لانه الشخص الثاني عطاء للدعوة و توضیح فی سبیلها. اقصى من حقه الطبيعي قاسی الوان الحرمان انكرت علیه كل امتيازاته، معاویة بن ابی سفیان هو الذي يقول لمحمد بن ابی بكر كان علی كالنجم فی السماء بعد ايام رسول الله (ص) و لكن اباك و الفاروق ابتزا حقه و اخذا امره (شهید صدر، بی تا: ۱۵).

دلیل عدم استدلال امام علی (ع) به احادیث پیامبر (ص) برای اثبات امامت خویش
یکی از مسائلی که طرح می شود این است که چرا امام علی (ع) به حدیث غدیر یا احادیث دیگر استدلال نکرده است. برخی در پی آن اند که با جست و جو در لابه لای تاریخ، شواهدی بیابند و اثبات کنند که امام علی (ع) به آن احادیث استدلال کرده است. ولی شهید صدر معتقد است امام علی (ع) به احادیث پیامبر استدلال نکرده است. علت آن را هم این گونه بیان می کند:

به نظر می رسد در آن اوضاع مشوش و پریشان که افکار تبزده و هوس های شعله ور، جان و فکر حزب حاکم را به چنگ آورده بود، احتجاج به کلام نبوی نتایج کاملاً زیان باری را به دنبال خواهد داشت؛ زیرا اکثر احادیثی را که پیامبر درباره خلافت علی (ع) فرموده بود، تنها کسانی از مهاجر و انصار شنیده بودند که ساکن مدینه بودند. این احادیث گران بها که به منزله امانتی گران بها در خزینه خاطر آنان بود، می بایست به وسیله آنان به دیگر مسلمانان و نسل های آینده منتقل شود و اگر امام علی (ع) در برابر مردم مدینه با احادیث نبوی احتجاج می کرد، بی شک عکس العمل حزب حاکم را در بر می داشت و آن هم منجر به تکذیب و نفی آن احادیث می شد! (شهید صدر، ۱۳۶۰: ۱۰۰).

از طرف دیگر امام (ع) می دانست کسی او را در راه مبارزه یاری نخواهد داد؛ زیرا گروهی از مردم به علت تمایلات قدرت طلبانه، به انکار سخن پیامبر می پرداختند و گروه دیگر مفهوم سخن پیامبر (ص) را وقف خلافت برای خاندان هاشم می دانستند و از این رو به دفاع از او بر نمی خاستند. در این حال که مردم حتی اگر با حکومت همراه نبودند نیز در دفاع از امام سکوت می کردند، اگر حکومت در انکار حدیث نبوی تأییدی

به دست می‌آورد، سخنان پیامبر بزرگ اسلام ارزش و اثر واقعی خود را از دست می‌داد و به دنبال آن همه مستمسکات امامت علوی ضایع می‌گشت؛ علاوه بر این، دیگر مناطق جهان اسلام، غیر از مدینه النبی (ص) نیز به انکار حقانیت، که منطبق قدرت مسلط آن روز بود، اقدام می‌کردند (همان: ۱۰۲).

فراگیر بودن اعتقاد به عصمت در همه گرایش‌های اعتقادی

شهید صدر فکر عصمت را مخصوص مسلمانان و شیعه نمی‌داند، بلکه معتقد است تمام اندیشه‌های اعتقادی جهان بر آن‌اند که رهبر باید معصوم باشد. هر گرایش عقیدتی‌ای که می‌خواهد انسان را بر اساس چارچوب عقاید خود بار بیاورد و روش‌های جدید فکری، روحی و اجتماعی را برای انسان تعریف کند، و در پی آن است که انسان را به نتیجه مطلوب و فرجام نیک برساند، معتقد است رهبر آن گرایش که مسئولیت عملی ساختن آن اندیشه را به عهده دارد، باید معصوم باشد؛ حتی اندیشه مارکسیسم از آن جهت که گرایشی اعتقادی است لازم می‌داند رهبر معصوم باشد (شهید صدر، بی تا: ۷۳).

البته معیارهای عصمت در اندیشه‌های مختلف متفاوت است؛ رهبری مارکسیسم با معیارهای مارکسیستی باید معصوم باشد و رهبری اسلام با معیارهای اسلامی. اما عصمت در هر دو حالت به یک مفهوم است: «و هو عبارة عن الانفعال الكامل بالرسالة و التجسید الكامل لكل معطیات تلك الرسالة، فی النطاقات الروحیة و الفکریة و العملیة؛ هذه هی العصمة» (همان: ۷۴).

بنابراین اندیشه شیعی در معصوم دانستن رهبر، اندیشه‌ای استثنایی و شاذ نیست. البته شهید صدر متذکر می‌شود که عصمت در اندیشه اسلامی نسبت به دیگر اندیشه‌ها، از سعه بیشتری برخوردار است. علت این امر آن است که طبیعت اندیشه اسلامی نسبت به سایر اندیشه‌ها وسیع‌تر است و همه ابعاد وجودی انسان را شامل می‌شود؛ به همین دلیل، شرط عصمت رهبری در اسلام، عصمت حداکثری است (همان: ۷۴ - ۷۵).

شهید صدر ضمن توسعه عصمت به همه اندیشه‌های اعتقادی، به این نکته مهم اشاره می‌کند که معنای عصمت مقول به تشکیک است و مراتب حداقلی و حداکثری دارد:

نفس العصمة اذا حولناها الى مفهوم النزاهة و التجاوب الكامل مع الرسالة فيكون امراً مقولاً بالتشكيك في الشدة و الضعف و بوصف ان ائمة اهل البيت (ع) المرتبة الاسمي و الاكمل من هذه المراتب المقولة بالتشكيك المختلفة شدة و ضعفاً (همان: ۷۵).

سپس بیان می‌کند به‌رغم آنکه عصمت، مقول به تشکیک است، ولی کسانی که پس از پیامبر آمدند، مرتبه حداقلی عصمت را هم نداشتند (همان: ۷۵).

بحث دیگری که شهید صدر به تفصیل مطرح می‌کند و از اهمیت بسزایی برخوردار است مسئله «عصمت امت» است؛ یعنی آیا امت به وصف مجموعی، می‌تواند به عصمت برسد به حدی که بتواند آگاهانه مراقب باشد و منحرف نشود؟ شهید صدر امکان عقلی آن را انکار نمی‌کند:

لقد كان من الممكن ان تبلغ الامة درجة العصمة خلال تربية طويلة، لو ان رسول الله (ص) والائمة قد توالوا على امة واحدة و مارسوا عملية التجربة، كان من الجائز ان تبلغ الامة بوصفها المجموعى مستوى العصمة بحيث لا تحتاج بعد هذا الى قائد معصوم، بل هي تحكم نفسها بنفسها، هذا امر جائز عقلا (همان: ۱۲۳).

از این سخن استفاده می‌شود که عصمت لزوماً امری تکوینی نیست، بلکه مسئله‌ای است که جامعه به وصف مجموعی هم می‌تواند در اثر تربیت، به آن دست بیابد. لکن شهید صدر با صراحت کامل بیان می‌کند که امت رسول خدا به‌رغم آنکه بهترین امت‌ها در تاریخ بودند و پرافتخارترین اصحاب به شمار می‌رفتند، به این مرحله نرسیدند؛ همان‌گونه که خلفای پس از رسول خدا، مراحل حداقلی عصمت را نیز دارا نبودند (همان: ۷۶-۷۷ و ۱۲۳).

البته مجموع بحث ایشان در بخش عصمت اگر قابل نقد نباشد، لااقل قابل تأمل است. اینکه عصمت در همه اعتقادهای جهان حتی مارکسیسم قابل قبول است یعنی چه؟ معنای عصمت این است که مثلاً پیامبر در اخذ و ابلاغ و عمل به وحی معصوم است، یعنی در اخذ و ابلاغ وحی هرگز اشتباه هم نمی‌کند. آیا این عصمت در مارکسیسم و سایر اعتقادات وجود دارد؟ به نظر می‌رسد اثبات این مطلب چندان آسان نباشد. همچنین شهید صدر توضیح نمی‌دهد مراد از اینکه عصمت مقول به تشکیک

است چیست. آیا می‌خواهد کسی را هم که گناه نمی‌کند ولی اشتباه می‌کند معصوم بداند؟ آیا اگر کسی جزو مقربان باشد ولی عمل ابرار را انجام دهد عاصی است؟ به هر حال، مسئله چندان روشن نیست. همچنین اینکه عقلاً امکان دارد که امت به مرحله عصمت برسد به چه معناست؟ آیا منظور شهید صدر صرفاً امکان ذاتی است، نظیر اینکه عقلاً محال نیست همه انسان‌ها به اندازه بوعلی بفهمند، یا چیزی بیش از این است؟

نقش اثباتی پیشوایان شیعه

یکی از مباحثی که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، نقش اثباتی پیشوایان شیعه و تلاش‌های آنان در دوره حیات پربرکشان است. شهید صدر معتقد است اگرچه ائمه از بسیاری از حقوق طبیعی و الهی خویش منع شدند، اما با این حال آنچه را در توان داشتند در اصلاح جامعه اسلامی انجام دادند. ائمه علی‌رغم اینکه از حاکمیت اسلامی کنار گذاشته شدند، با حفظ رسالت اسلامی، مسئولیت خویش را انجام می‌دادند و از سقوط حاکمیت اسلامی جلوگیری می‌کردند. در آنجا که حاکمان از حفظ کیان اسلامی عاجز می‌شدند، ائمه دخالت می‌کردند. امام علی(ع) به خلیفه دوم که گفت اگر ما منحرف شدیم شما چه می‌کنید پاسخ داد: اذن لقومناک بسیوفنا^۲ (شهید صدر، بی‌تا: ۱۴۴). شهید صدر در موارد جزئی مثال‌هایی را نیز ذکر می‌کند؛ مانند پاسخ امام سجاد(ع) به اشکالی که پادشاه روم برای عبدالملک مروان فرستاد و او از پاسخ عاجز بود، راه‌حلی که امام باقر(ع) در مقابله با پادشاه روم به هشام بن عبدالملک آموخت و یا دفاع امام عسکری از قرآن در پاسخ به نوشته‌کندی در باب تناقضات قرآن و امثال آن (همان: ۱۴۴-۱۴۵).

تحلیل مباحث مهدویت

شهید صدر در کتاب *مباحث حول المهدی* در مقام پاسخ‌گویی به اشکالات و سؤالاتی است که پیرامون امام مهدی(ع) وجود دارد. این پرسش‌ها حول این محورها هستند:

۱. چگونگی عمر طولانی حضرت مهدی (عج)؛ ۲. اعجاز طول عمر؛ ۳. راز طول عمر و غیبت؛ ۴. آمادگی کامل فکری و دینی امام مهدی برای پذیرش امامت؛ ۵. چگونگی

ایمان به تحقق وجود امام مهدی؛ ۶. علت عدم ظهور مهدی تا به امروز؛ ۷. امکان اجرای انقلاب جهانی توسط یک فرد؛ و ۸. چگونگی انقلاب در روز موعود. ما از مجموعه پاسخ‌های بیان‌شده، به تناسب، فقط متعرض پاسخ‌های سوم و چهارم می‌شویم.

شهید صدر می‌گوید اگر به این پرسش که چرا خداوند عمر طولانی به امام مهدی (عج) عطا فرموده است بر پایه ایمان به غیب پاسخ بدهیم، کافی نخواهد بود؛ زیرا پرسش‌کنندگان می‌خواهند بر پایه ارزش‌های محسوس و از ناحیه تحلیل اجتماعی پاسخ بشنوند؛ لذا لازم است فعلاً از عقاید خودمان چشم‌پوشیم و پاسخ لازم را چنین ارائه دهیم: در پرتو حقایق علمی، اگر قرار است امام مهدی (ع) تحولی جهانی ایجاد کند لازم است در همه مراحل حضور داشته باشد تا شناخت پیدا کند؛ زیرا کسی که می‌خواهد تحول اجتماعی به وجود بیاورد، باید انواع و اقسام عملکردها را با نقاط ضعف و قوت و خطا و صواب دیده باشد تا دگرگونی مفیدی ایجاد کند.

ایشان در پاسخ به این سؤال که چگونه امام مهدی (ع) در حالی که فقط پنج سال داشت، آمادگی کامل را برای رهبری یافت؛ می‌گویند با توجه به ویژگی‌هایی که شیعه برای امامان خود قائل است مانند سطح عالی علم، شجاعت، فکر و...، اگر حتی یکی از امامان شیعه چنین ویژگی‌ای را دارا نبود، مخالفان آنان که در مسند حکومت هم بودند، این را مطرح و تبلیغ می‌کردند؛ در حالی که در تاریخ جز سکوت در این زمینه چیز دیگری یافت نمی‌شود. سپس با اشاره به حضرت یحیی (ع)، شواهدی قرآنی را در تأیید امکان چنین امری نقل می‌کنند:

ان الامامة المكبرة ظاهرة واقعية في حياة اهل البيت وليست مجرد افتراض كما ان هذه الظاهرة الواقعية لها جذورها و حالاتها المماثلة في تراث السماء الذي امتد عبر الرسالات و الزعامات الربانية و يكفي مثالا لظاهرة الامامة المكبرة في التراث الرباني لاهل البيت (ع) يحيى اذ قال الله سبحانه و تعالى «يا يحيى خذ الكتاب بقوة و اتيناه الحكم صبياً» و متى ثبتت ان الامامة المكبرة ظاهرة واقعية و متواجدة فعلا في حياة اهل البيت لم يعد هناك اعتراض فيما يخص امامة المهدي (ع) و خلافته لابيّه و هو صغير (شهيد صدر، ۱۴۰۶: ۵۰).

دیدگاه‌های تحلیلی شهید صدر در بسیاری از موارد مشکلات را حل می‌کند، ولی در مقایسه پاسخ دو سؤال به نظر می‌رسد خوب بود شهید صدر تنها با استدلال و قطع نظر از نصوص مسئله را حل می‌کرد و در پاسخ سؤال چهارم، از آیات قرآن و از قدرت خدا و معجزه کمک نمی‌گرفت؛ زیرا اگر بخواهیم از طریق الهی و نوعی اعجاز، مسئله را تحلیل کنیم، سؤال دیگری زنده خواهد شد و آن اینکه وقتی خداوند قدرت دارد، چرا امام مهدی (ع) در نزدیکی‌های ظهور متولد نشود؟ همان خداوند که می‌تواند در کودکی، رسالت را در اختیار حضرت یحیی قرار دهد، می‌تواند بدون اینکه امام مهدی (ع) در طول قرن‌ها زندگی کرده باشد، به بهترین وجه او را از مجموعه حوادث گذشته آگاه کند و... .

به هر حال، بهتر است پاسخ این سؤالات از نصوص باشد تا از راه تحلیل مسائل اجتماعی. شاید بهترین پاسخ از غیر طریق نصوص، همان مسئله لزوم حضور ولی در همه عصرها باشد؛ هرچند شهید صدر چندان به دیدگاه اهل عرفان علاقه‌ای نشان نمی‌دهد.

تشیع مولود طبیعی اسلام

مرحوم صدر کتابی دارند با عنوان بحث حول الولایه که در آن بیش از بقیه نوشته‌ها به مسائل امامت پرداخته است.^۳ در زمان حیات مؤلف، نقدی بر این کتاب نوشته شد که شهید صدر کمی قبل از شهادت به آن نقدها پاسخ دادند. ایشان در این کتاب در مقام پاسخ دادن به دو پرسش درباره تشیع است: ۱. تشیع چگونه ظهور یافت؟ ۲. شیعه چرا به وجود آمد؟

ایشان در پاسخ به سؤال اول، ضمن اشاره اجمالی به اینکه تشیع مولود طبیعی اسلام است، می‌فرماید قطع نظر از وحی و آنچه خداوند فرموده است، درباره تعیین جانشین، در برابر پیامبر سه راه وجود داشت: ۱. پیامبر امت را به حال خود رها کند تا هر کاری خواستند انجام دهند؛ ۲. پیامبر امت را به شورا واگذارد و به عبارت دیگر خود مردم موظف باشند با شور و مشورت در کارها تصمیم بگیرند؛ ۳. خود پیامبر کسی را تعیین نماید. ایشان در نهایت با باطل نمودن فرض‌های اول و دوم، فرض سوم را تثبیت می‌کند و بطلان فرض‌های اول و دوم را با توجه به واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد.

شهید صدر در بحث دوم (چرا شیعه به وجود آمد؟) می‌گوید هنگامی که حیات امت اسلامی را در زمان حضرت رسول بررسی می‌کنیم، می‌یابیم که از همان سال‌های نخست ظهور اسلام، دو گروه با دو هدف متفاوت با هم و در کنار هم می‌زیستند: یک گروه تعبد به دین را ملاک قرار داده و نص‌گرا بودند و سخنان پیامبر برای آنان ملاک تصمیم‌گیری بود؛ یک گروه نیز تعبد به دین و نصوص را فقط در مسائل عبادی و غیبی معتبر می‌دانستند و در موارد دیگر اجتهاد و مصلحت را بر نص مقدم می‌داشتند (شهید صدر، ۱۳۵۳: ۸۰). اختلاف روش و هدف این دو گروه بعد از رحلت رسول خدا بلافاصله دو دسته متضاد را با برداشت‌ها و ایده‌های متفاوت به وجود آورد.

یکی از عوامل انتشار و توسعه دیدگاه دوم آن است که این دیدگاه به‌طور طبیعی با میل و هوای نفس انسان سازگار است؛ چون انسان بر اساس مصلحتی که درک می‌کند و شرایط و مقتضیاتی که می‌سنجد، طبعاً مایل است در امور تصرف کند. برخی از صحابه، از آن جمله عمر بن الخطاب، طرفدار این دیدگاه بودند. در تاریخ می‌بینیم که عمر در زمان پیامبر به صلح حدیبیه معترض بود و بعد از پیامبر «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت و متعه را باطل کرد و مانند اینها. این دیدگاه در ادامه به آنجا منتهی شد که بر جنایات معاویه و یزید و عمرو عاص و ابوبکر و بسر بن اریطه و مغیره بن ولید و خالد بن ولید و...، با عنوان اجتهاد سرپوش گذاشت. این دو عقیده متضاد، در محضر رسول خدا در روز آخر عمر شریفش نیز انعکاس یافت و بعد از رحلت پیامبر هم ادامه داشت.

شهید صدر با توجه به تحلیل یادشده در مورد مسئله جانشین پیامبر، می‌گوید یک گروه به نص تمسک کرد و گروه دیگر به اجتهاد. بدین ترتیب، ملاحظه می‌کنیم که شیعه - که همان گروه متعبد و نص‌گرا است - به هنگام رحلت رسول اکرم تولد یافت و شیعیان بلافاصله موجودیت و شخصیت خود را در جانب‌داری عملی از پیشوایی و زعامت امام علی (ع) در میان مسلمانان به آزمایش گذاردند. شهید صدر در پایان این بخش، با ذکر نظرات مرحوم کاشف الغطا و مرحوم سیدشرف‌الدین، به بررسی تعداد شیعیان هنگام رحلت پیامبر (ص) می‌پردازد. مرحوم کاشف الغطا و شرف‌الدین، به ترتیب، شمار شیعیان را ۳۰۰ و ۲۵۰ نفر ذکر می‌کنند و ادعا می‌کنند با تتبع افزون‌تر می‌توان افراد بیشتری را در میان صحابه یافت که گرایش شیعی داشته‌اند.

ایشان در پایان بحثی تحت عنوان تشیع روحی و سیاسی دارد و اینکه آیا در اندیشه شیعه بین این دو نوع تشیع، تفکیکی هست یا خیر. نظر شهید صدر این است که این تفکیک و جدایی نادرست است.^۴

نقدهای دکتر شریعتی بر شهید صدر و پاسخ‌های حجتی کرمانی (مترجم کتاب)

دکتر شریعتی در نامه‌ای خطاب به حجتی کرمانی،^۵ سه نقد بر کتاب شهید صدر وارد می‌کند:

۱. از میان سه فرضی که درباره‌ی جانشینی مطرح شده است (بلا تکلیفی، اصل شورا و تعیین جانشین)، فرض دوم یعنی این احتمال که پیامبر مسائل تعیین رهبری جامعه را به اکثریت آرا و شورای مردم وا گذاشته باشد مردود دانسته شده است. مرحوم صدر «یکی از دلایل رد این احتمال را عدم لیاقت و آمادگی و آگاهی یاران پیامبر در امر رهبری و حکومت و سیاست یاد کرده‌اند، در حالی که تاریخ و رویدادهای عینی درست خلاف این را در جهان ثابت می‌کند. از بخت بد، در عصر آنان کسی به نام علی وجود داشت که همه ارزش‌ها در برابرش بی‌مقدار می‌نمود».

۲. «دلیل شما در نفی شورا، عمل و سخنان کسانی است که عمل و گفتارشان — به‌ویژه در سیاست و بالاخص در مسئله جانشین — مورد قبول شیعه نیست. به عبارت واضح‌تر، آنان که برای مصلحت سیاسی خویش وصایت و حق امام علی را کتمان کردند، چرا ممکن نباشد که شورا را نادیده انگارند؟».

۳. سومین ایراد شریعتی به بحث اجتهاد و نص مربوط می‌شود. ایشان با اشاره به سخن شهید صدر مبنی بر تقسیم‌شدن صحابه به دو گروه طرف‌داران نص و طرف‌داران اجتهاد، و نص‌گرا دانستن شیعیان می‌گوید «خواننده مطالب شما، یعنی روشنفکر مرفقی مسلمان، می‌خواهد بفهمد که حق با علی است یا عمر و نوع برداشت هر یک از این دو جناح از اسلام و عمل پیامبر چیست؟ تردید نکنید که طرف‌داران نظریه اجتهادی را به طرف‌داران نظریه تبعیدی ترجیح خواهد داد. البته شیعه سنی‌ترین فرقه اسلامی است، اما نوع تعبیر و استدلال و انتخاب کلمات با توجه به انعکاسی که در روحیه و بینش روشنفکر امروز و نسل جوان و مرفقی ما دارد قابل انتقاد است. تنها نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که تنها خاصیت مثبت و افتخارآمیزی که فرهنگ و بینش شیعی در

برابر سنی داشت، یعنی اجتهاد که ما داریم و آنها ندارند، در اینجا با حریف مبادله می‌شود و ما اهل تعبد می‌شویم و آنها اهل اجتهاد می‌شوند!».

حجتی کرمانی در هر سه زمینه پاسخ‌هایی به دکتر شریعتی می‌دهد که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم. وی در پاسخ به نقد اول می‌نویسد: «این مسئله مطرح نیست که آنان در مقابل علی(ع) قرار گرفته‌اند. جان کلام این است که تداوم انقلاب اسلام در راه تبدیل انسان جاهلی به انسان اسلامی و ریشه‌کن کردن عناصر اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی جاهلیت و اشرافیت که به قول شما هنوز در اعماق جامعه نوپای مدینه وجود داشت، نیازمند وصایت بود و خلافت بلافصل علی(ع). آری، اگر علی(ع) را برداریم آن وقت چهره‌های برجسته مهاجرین و انصار را به درخشندگی می‌بینیم. ابوبکر و عمر اساساً با رهبران ملی و سیاسی و سلاطین و امپراتوران جهان قابل مقایسه و سنجش نیستند. اما چه کنیم که شخصی چون علی(ع) وجود داشت و ما او را به حساب آورده‌ایم که نتیجه این حساب آن شد که ملاحظه فرمودید».

در پاسخ به نقد دوم، حجتی اظهار می‌دارد: «این گروه [کسانی که در سقیفه بودند] مبنا و اصل قانونی و مفهوم ذهنی ایدئولوژیکی راجع به نظام شورا داشتند، چرا برای توجیه صحت عمل و موضع خود بدان استناد نکردند؟ این است که یکی از دلایل بارز و متقن نفی شورا در متن اسلام، به‌عنوان شکل ارائه‌شده و مشخص شده برای حکومت اسلامی، عدم وجود آن در ذهن گروندگان نخستین است. چرا ما نتوانیم به آنها استناد بکنیم، حال آنکه بدان عمل کردند: اگر چنین قانونی در نزد آنها بود، به‌طور طبیعی برای توجیه عمل خود و اسلامی کردن آن بدان استناد می‌جستند».

گویا حجتی به حرف دکتر شریعتی توجه نداشته است. شریعتی خطاب به شهید صدر می‌گوید: «اگر به‌پادارندگان سقیفه حق وصایت امام علی(ع) را پایمال کردند، چه بسا با انکار شورا می‌خواستند حق سعد بن عباده را از بین ببرند. بنابراین، معنا ندارد که طرف‌داران سقیفه بدان متمسک شوند». سخن شهید صدر هم از سه فرض خارج نیست. حجتی باید فرض دوم، یعنی راه شورا، را باطل می‌کرد، در حالی که خود قرآن مسئله شورا را بیان کرده است. این امر همچنین با دیدگاه شهید صدر در کتاب *اهل‌البیت در تضاد است*.^۶

پاسخ حجتی به نقد سوم شریعتی نیز این است که وی اجتهاد در مقابل نص را که مفهومی جز به بازی گرفتن وحی و قابل تغییر و تبدیل دانستن کتاب و سنت ندارد، با اجتهاد مترقی و معقول شیعه — که شیعیان، برخلاف اهل سنت، باب آن را تا آخر جهان مفتوح می‌دانند — اشتباه گرفته است. چنین اجتهادی (اجتهاد در مقابل نص) به معنای تغییر و تبدیل احکام تغییرناپذیر اسلام است.

پاسخ‌های شهید صدر به شریعتی

گرچه به نظر می‌رسد برخی از اشکالات دکتر شریعتی در اثر عدم دقت در نوشته نخستین مرحوم صدر بوده است، ولی به هر حال شهید صدر بدون ذکر نام، اشکالات دکتر شریعتی را در چاپ‌های بعد ذکر کرده و پاسخ داده است که به اختصار گزارشی از آنها را ذکر می‌کنیم.

در پاسخ به نقد اول که مربوط به صحابه پیامبر و توان آنان بود، مرحوم صدر ابتدا نکاتی را به ترتیب بیان می‌کند: اول، دوره پیامبر زمانی محدود بود؛ حداکثر بیست سال آن هم برای عده‌ای و برای بسیاری سه تا چهار سال. دوم، شرایطی که جامعه جاهلیت قبل از اسلام در آن قرار داشت، شرایطی ویژه بود. سوم، پیامبر نظیر حضرت مسیح نبود که رسالتش صرفاً تربیت افراد باشد، بلکه مشکلات سیاسی و نظامی فراوانی نیز داشت. چهارم، در آن دوره مشکلات فکری نظیر برخورد با فرهنگ‌های متعدد دینی نیز وجود داشت که به‌طور طبیعی بخشی از وقت پیامبر صرف پاسخ‌گویی به این مسائل می‌شد. پنجم، بسیاری از مسلمانان در زمان رحلت پیامبر، کسانی بودند که بعد از فتح مکه به اسلام گرویده بودند و تربیت دینی آنان تقریباً در حد صفر بود؛ زیرا پیامبر مدت بسیار کمی با آنان بوده است. علی‌رغم وجود این مسائل و مشکلات، پیامبر در تربیت جامعه به نتایج بزرگی دست یافته بود؛ اما این سخن بدین معنا نیست که امت آمادگی داشت رهبری جامعه را خود به دست بگیرد. برای دادن رهبری جامعه به مردم، لازم است که افراد جامعه ایمانی قوی و احاطه‌ای فراگیر به احکام و مفاهیم رسالت داشته باشند و همچنین لازم است که صفوف جامعه از منافقان پاک‌سازی شده باشد. وجود افرادی ویژه در بین جامعه ثابت نمی‌کند که امت به حدی از رشد رسیده بود که می‌توانست خود زمام امور خویش را به دست بگیرد. به علاوه، همین افراد هم علی‌رغم شدت

اخلاصشان صلاحیت چنین رهبری‌ای را نداشتند؛ چون کسانی که می‌خواهند رهبری را به عهده بگیرند، باید بر تمام اسلام احاطه داشته باشند و گرنه به ذهنیات قبلی و قبیله‌ای کشیده خواهند شد (شهید صدر، ۱۹۷۹: ۵۱ - ۸۵).

شهید صدر در پاسخ نقد دوم شریعتی مبنی بر اینکه ممکن است گفته شود پیامبر اندیشه شورا را مطرح کرده بود، ولی انگیزه سیاسی باعث پنهان داشتن آن شد، می‌گوید این فرض عملی نیست، چون این انگیزه‌ها هر قدر هم قوی باشد، نمی‌تواند چنان فراگیر باشد که هیچ کس از مسلمانان آن را نقل نکند. هر مقدار هم طغیان سیاسی را قوی فرض کنیم، اگر شورا از ناحیه پیامبر مطرح شده بود، افراد فراوانی آن را شنیده بودند و به صورت طبیعی برای ما نقل می‌شد، چنان‌که روایات درباره امام علی (ع) به ما رسیده است (همان: ۳۶-۴۰).

شهید صدر این مسئله را به صورت نسبتاً مبسوط بیان می‌کند. اما این سخن با آنچه در کتاب *اهل بیت تنوع ادوار و وحدة هدف* آمده سازگار نیست. ما در مباحث قبل، بخشی از مباحث این کتاب را مطرح کردیم و در اینجا فقط به ذکر یک بخش اکتفا می‌کنیم:

هذه المؤامرة صحیح انها تمتد بجذورها الى امد طويل قبل هذا التاريخ، المؤامرة على وجود الامة الاسلاميه فان الامة الاسلامية التي سهر عليها رسول الله (ص) على اعطائها اصالتها و شخصيتها و كرامتها و وجودها، حتى كان قد الزم نفسه و الزمه ربه بالشورى و التشاور مع المسلمين لاجل تربية المسلمين تربية نفسية و اعدادهم لتحمل مسئولياتهم و اشعارهم بانهم هم الامة التي يجب ان تتحمل مسئوليات هذه الرسالة خلفها رسول الله (ص) و هي تعيش هذه الروحانية و تعيش على هذا المستوى عاطفياً و نفسياً، و بدأت جذور المؤامرة للقضاء على وجود الامة و تحويل الوجود الى السلطان و الحاكم (شهید صدر، بی تا: ۲۶ - ۲۷).

در اینجا سخن شهید صدر این است که خداوند پیامبر را به مشورت و شورا امر فرمود تا امت را چنان تربیت کند که مسئولیت را بپذیرند. توطئه سقیفه نیز این بود که نگذارد چنین چیزی تحقق پیدا کند. این مباحث کاملاً در تقابل با مباحث کتاب بحث *حول الولاية* است. از طرفی ایشان می‌فرماید اگر پیامبر مطلبی را فرموده بود، نقل می‌شد. اما جای پاسخ به این سؤال همچنان می‌ماند که با وجود تصریح آیات قرآن و

عمل پیامبر در موارد متعدد، آیا لازم است نکته‌ای دیگر هم برای ما نقل شود. به هر حال، اگر مباحث کتاب *اهل‌البیت تنوع ادوار و وحدت هدف* نبود، امکان به نتیجه رسیدن مباحث شهید صدر وجود داشت. ولی تفاوت بحث در این دو کتاب، باعث بقای مشکلات می‌شود و به نظر می‌رسد سخن دکتر شریعتی همچنان بی‌پاسخ می‌ماند.

پاسخ نقد سوم نیز این است:

ان الاجتهاد الذی یمارسه الشیعة و یرونه جائزاً بل واجباً وجوباً کفائياً هو الاجتهاد فی استنباط الحکم من النص الشرعی لا الاجتهاد فی رفض النص الشرعی الرأی یراه المجتهد و المصلحة یخمنها فان هذا غیر جائز و الاتجاه الشیعی یرفض ای ممارسة الاجتهاد بهذا المعنی... و من المهم ان نشیر بهذا الصدد ایضاً الی ان التعبد بالنص لا یعنی الجمود و التقلب الذی یتعارض مع متطلبات التطور و عوامل الجدید المختلفة فی حياة الانسان، فان التعبد بالنص معناه کما عرفناه التعبد بالدين و الاخذ به کاملاً دون تبعیض (شهید صدر، ۱۹۷۹: ۷۹ - ۸۱).

شهید صدر در آثار خود برخی از مسائل مربوط به امامت را مطرح و تحلیل کرده است؛ اما بحثی که ایشان بدان پرداخته و جای یک بحث مستقل دارد و البته با مسئله امامت هم بی‌ارتباط نیست، مسئله نفاق است. به نظر می‌رسد با توجه به آیات قرآن و تاریخ، جامه اسلامی به‌ویژه در دوره مدینه با رشد جریان نفاق مواجه بود. اگر آیاتی را که در سوره بقره، به‌عنوان سوره‌ای که در اوایل هجرت نازل شده است، به نفاق پرداخته‌اند با آنچه در سوره توبه آمده است مقایسه کنیم، روشن می‌شود که نفاق در اواخر عمر پیامبر گسترش یافته بود. این گسترش هم نمی‌تواند صرفاً منسوب به جریان اسلام‌آوردن مکیان پس از فتح مکه باشد، بلکه در جریان صلح حدیبیه هم این وضع وجود دارد. وقتی در هنگام حضور پیامبر جریان نفاق این‌گونه رشد داشت، آیا اطمینانی وجود دارد که اگر امام علی(ع) می‌آمد موفق می‌شد؟ و آیا دیدگاه کسانی نظیر میرداماد درست است که معتقدند پیشوایان شیعه برای به دست‌آوردن حکومت تلاش نکردند: «رضی بما جرى به القلم و تسليماً يؤدي اليه القدر و عملاً بوصية سبقت من رسول الله(ص)» (میرداماد، ۱۳۷۴: ۱۰).

ذکر این نکته لازم است که برخی از مباحثی که آن شهید مطرح ساخت، در زمان حیات وی چاپ شد، برخی از مسائل نیز پس از شهادتش چاپ شده و برخی همچنان چاپ نشده باقی مانده است که بخشی از آنها به صورت نوار موجود است. ناگفته پیداست تحلیل کامل دیدگاه‌های شهید صدر متوقف بر انتشار همه این مباحث است.

اقسام امامت

اندیشمندان شیعه در طول تاریخ در بحث امامت زحمات فراوان و طاقت‌فرسایی را متحمل شده‌اند و مسائل بسیاری را مطرح کرده و پاسخ داده‌اند. هرچند مسئله جانشینی پیامبر (ص) همچنان اهمیت دارد، ولی با تثبیت مسئله امامت و به عبارتی دیگر با روشن شدن جایگاه تشیع به عنوان یک فرقه با ویژگی‌های خاص خود، لزوم پرداختن به مسائل دیگری نیز مطرح شده است. یکی از این مسائل، مسئله اقسام امامت است. در دوران متکلمان نخستین چنین ضرورتی وجود نداشت. بحث امامت در بسیاری از کتاب‌های کلامی به عنوان بحثی بسیط طرح می‌شد و کمتر تفکیکی بین اقسام امامت صورت می‌پذیرفت؛ اما تعدادی از متفکران متأخر جهان تشیع معتقدند که اساساً خود پیامبر اکرم نصب‌ها و جعل‌های متعددی در امامت داشت. در نتیجه این بحث، تقسیماتی برای امامت مطرح شده است؛ مانند: ۱. امامت و رهبری سیاسی؛ ۲. امامت به عنوان مرجعیت دینی؛ ۳. امامت به معنای مسند قضاوت؛ ۴. امامت باطنی؛ ۵. امامت تکوینی و یا به عبارت رقیق‌تر ولایت تکوینی.

تا آنجا که اطلاع داریم، سه نفر از علمای شیعه به بحث درباره تقسیم امامت اهل بیت پرداخته‌اند: شهید مطهری، امام خمینی و شهید صدر. به نظر می‌رسد بحث شهید صدر صراحت بیشتری داشته باشد. ایشان می‌فرماید:

قد جمعت کلنا المرجعيتين لأهل البيت، عليهم السلام، بحکم الظروف التي درسناها و جاءت النصوص النبوية الشريفة تؤكد ذلك باستمرار. و المثال الرئيسي للنص النبي على المرجعية الفكرية حديث الثقلين... و المثال الرئيسي للنص النبوي على المرجعية في العمل القيادي الاجتماعي حديث الغدير (شهید صدر، ۱۹۷۹: ۸۳ - ۸۴).

بنابراین شهید صدر از جمله کسانی است که قائل به تفکیک در بین اقسام امامت است. ایشان امامت اهل بیت را به رهبری سیاسی و مرجعیت فکری تقسیم می‌کند. قبل از همه، مرحوم مطهری این تفکیک را انجام داده است که به نظر می‌رسد در این مسئله به شدت تحت تأثیر اندیشه استاد خود، آقای بروجردی، قرار داشته است. مرحوم مطهری معتقد است که پیامبر با حدیث ثقلین ائمه را به‌عنوان مرجع معصوم دینی بعد از خود نصب کرد. امام مرجع قاطعی است که اگر جمله‌ای از او بشنوید نه احتمال خطا در آن می‌دهید و نه احتمال انحراف عمدی؛ این همان عصمت است. «شیعه می‌گوید: اینکه پیغمبر فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی... نص در چنین مطالبی است... علاوه بر این، هر کسی که مرجع دین است، زعیم دین هم باید همو باشد. پیامبر به سند زعامت هم تصریح کرده است یک نمونه آن حدیث غدیر است که پیغمبر اکرم آن را در غدیر خم و در حجة الوداع فرمودند» (مطهری، ۱۳۶۴: ۸۳-۸۴). شهید مطهری در جای دیگر مطلبی را از آقای بروجردی نقل می‌کند:

یادم هست که مرحوم آیت‌الله بروجردی همیشه این مطلب را گوشزد می‌کردند که آقا دو مطلب است. این دو مطلب را از یکدیگر تفکیک کنید، آن وقت اختلاف ما با سنی‌ها حل می‌شود و به نفع ما هم حل می‌شود. یکی مسئله خلافت و زعامت و دیگری مسئله امامت. در مورد خلافت و زعامت ما می‌گوییم بعد از پیغمبر آن کسی که می‌بایست زمامدار باشد حضرت امیر(ع) است، آنها می‌گویند نه ابابکر، این یک اختلاف است. مسئله دیگر امامت است، یعنی ما تنها روی شأن زمامداری و حکومت پیغمبر بحث نمی‌کنیم. پیغمبر شأن دیگری هم داشت و آن اینکه پیغمبر بود و بین احکام، ما این حساب را باید بکنیم که بعد از پیغمبر مرجع احکام کیست. یعنی قول چه کسی برای ما حجت است. بعد ایشان می‌گفتند که در بعضی روایات نص این است که پیامبر(ص) فرمود علی(ع) بعد از من خلیفه و زمامدار است. بعضی دیگر مطلب دیگری را علاوه می‌کنند و می‌گویند رسول اکرم فرمود: علی بعد از من مرجع احکام است... اینکه قول چه کسی بعد از پیغمبر حجت است، حدیث انی تارک فیکم الثقلین... مقام مرجعیت علمی عترت را بیان می‌کند (مطهری، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۷۶ - ۱۷۷).

امام خمینی هم در یکی از سخنرانی‌هایشان به مناسبت عید غدیر اظهار داشتند: حکومتی که عجبین با سیاست است در روز عید غدیر برای حضرت امیر ثابت شد. اینکه... در روایات هست که «بنی الاسلام علی خمس» این ولایت ولایت کلی امامت نیست. آن امامتی که هیچ عملی قبول نمی‌شود الا به اعتقاد به امامت، این معنایش این حکومت نیست. خوب ما بسیاری از ائمه‌مان حکومت نداشتند... آنکه خدای تبارک و تعالی جعل کرد و دنبالش هم برای ائمه هدی جعل شده است حکومت است... حکومت را خدا جعل کرده است برای حضرت امیر سلام الله علیه و این حکومت یعنی سیاست (امام خمینی، ۱۳۶۹: ۲۰/۲۸-۲۹).

مرحوم مطهری بعد سیاسی امامت را بعد بسیار کوچکی می‌داند و می‌فرماید: ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح می‌شود بگوییم یعنی مسئله حکومت که در نتیجه مسئله به شکل خیلی ساده‌ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوییم حالا فقط مسئله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است... این اشتباه بسیار بزرگی است که احیاناً قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب شده‌اند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود. تا می‌گویند امامت متوجه مسئله حکومت می‌شوند، در حالی که مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسئله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد. پس مسئله امامت چیست؟ در مورد مسئله امامت آنچه در درجه اول اهمیت است مسئله جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی. البته بدون شک کسی که به او وحی می‌شد پیغمبر اکرم بود و بس و با رفتن ایشان مسئله وحی و رسالت به کلی قطع شد (مطهری، ۱۳۶۴: ۷۰-۷۱).

ولی امام خمینی — مثلاً در همان سخنرانی غدیر که قسمتی از آن نقل شد — و شهید صدر — به‌ویژه در مسائل طرح شده در کتاب *اهل‌البیت تنوع ادوار و وحدت هدف* — بیش از مرحوم مطهری بر مسئله «سیاست» تأکید کرده‌اند. حتی می‌توان ادعا کرد دو دیدگاه قابل مقایسه نیستند. مرحوم مطهری تا آنجا پیش می‌رود که می‌فرماید:

اگر مسئله صرفاً مسئله سیاست است، جاذبه اندیشه اهل سنت بیشتر از اندیشه شیعه است. چون آنان می‌گویند حاکم، حق ندارد حاکم بعدی را تعیین کند؛ بلکه امت، اهل حل و عقد و مردم باید تعیین کنند. انتخاب حاکم باید براساس اصول دموکراسی صورت بگیرد. مردم حق انتخاب دارند. ولی مسئله به این سادگی نیست. از نظر مجموع آنچه ما در شیعه می‌بینیم، این مسئله که خلافت علی(ع) و سایر ائمه(ع) تنصیبی بوده است، فرع بر یک مسئله دیگر است (همان: ۷۰).

آیت‌الله مصباح امامت را چیزی فراتر می‌گیرد که مسئله حکومت از شئون آن است؛ لذا می‌فرماید:

هنگامی اسلام می‌تواند به‌عنوان یک دین کامل پاسخ‌گوی نیازهای همه انسان‌ها تا پایان جهان باشد که در متن دین راهی برای تأمین مصالح ضروری جامعه پیش‌بینی شده باشد؛ مصالحی که با رحلت پیامبر اکرم در معرض تهدید و تقویت قرار می‌گرفت و این راه چیزی جز نصب جانشین شایسته برای رسول اکرم نخواهد بود. جانشینی که دارای علم خداداد^۷ باشد تا بتواند حقایق دین را در همه ابعاد و دقایقش بیان کند و دارای ملکه عصمت باشد تا تحت تأثیر انگیزه‌های نفسانی و شیطانی واقع نشود و مرتکب تحریف عمدی در دین نگردد و نیز بتواند نقش تربیتی پیامبر اکرم(ص) را به عهده بگیرد و افراد متعهد را به عالی‌ترین مدارج کمال برساند و همچنین در صورت مساعدبودن شرایط اجتماعی متصدی حکومت و تدبیر امور جامعه شود و قوانین اجتماعی اسلام را اجرا کند و حق و عدالت را در جهان گسترش دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۰: ۳۵۴).

علامه طباطبایی(ره) نیز به دو امامت قائل است، ولی به بحث نصب نمی‌پردازد که آیا دو نصب وجود دارد یا خیر. کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا بر این سمت اختصاص یافته امام نامیده می‌شود. چنان‌که کسی که حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شرایع آسمانی از جانب خدا باشد نبی نام دارد. اگر دلیل مذکور عصمت پیامبران را اثبات کند، عصمت ائمه و پیشوایان را نیز اثبات می‌کند؛ زیرا خدا باید برای همیشه دین واقعی دست‌نخورده و

قابل تبلیغی در میان بشر داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۵۴: ۲۵۱). علامه راجع به امامت باطنی هم می‌فرماید: «چنانچه امام برای ظاهر اعمال مردم پیشوا و رهنما است، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله‌سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند» (همان: ۲۵۴).

مرحوم مطهری در جایی در تقسیمات امامت، به بحث ولایت تکوینی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «می‌گویند مرحوم آقا سیدمحمدباقر درچه‌ای، استاد آقای بروجردی در اصفهان، منکر این مرحله سوم بوده. تا مرحله دوم پیش آمده، ولی از آن بیشتر اعتقاد نداشته است. اما اکثریت شیعه و علمای شیعه مرحله سوم را هم اعتقاد دارند» (مطهری، ۱۳۶۴: ۵۷). شهید مطهری دوباره به این بحث برمی‌گردد و می‌نویسد: «من خودم شخصاً به آن اعتقاد دارم و آن را هم مطلب اساسی می‌دانم. منتها این مطلب شاید از ارکان تشیع به شمار نمی‌رود» (همان، ۸۱). آیت‌الله صافی هم کتابی به نام ولایت تکوینی ولایت تشریحی دارد که در آن در مقام اثبات ولایت تکوینی و تشریحی برای ائمه (ع) است.

مباحث مربوط به امامت بسیار گسترده است. غرض از پرداختن به این بحث در این مختصر این بود که نشان دهیم شهید صدر از کسانی است که تفکیکی بین دو مسئله امامت قائل شده است. به مناسبت این تفکیک، باید به طرح سؤال‌هایی پردازیم که لازم است امروزه شیعه به نحو گسترده‌تری به آنها پردازد. شاید این مسائل امروزه جزء مسائل ضروری اندیشه شیعی شده باشند. این پرسش‌ها بدین قرارند:

آیا نصب امامت فقط منحصر به این دو قسم است یا نصب در دیگر اقسام هم صورت پذیرفته است؟ مثلاً برخی از کتاب‌ها منصب قضاوت را هم از مناصب امامت ذکر کرده‌اند (مطهری، ۱۳۶۸: ۱/۱۷۷).

مناصب امامت چند منصب است؟ چند منصب قابل نصب است و چند منصب قابل نصب نیست؟ مثلاً در باب ولایت تکوینی نظر محقق اصفهانی این است که قابل جعل و نصب نیست (غروی اصفهانی، بی‌تا: ۱/۲۱۲).

از مجموعه این مناصب، آیا همه اجماعی شیعه‌اند یا نه؟ اساساً آیا اجماع در این بحث مفید است یا نیست؟

در مباحث مربوط به نصب، کدام یک از این امامت‌ها اصالت دارد؟ آیا چنین سؤالی جا دارد که کدام یک اصالت دارد؟ نظریه مرحوم مطهری این است که مرجعیت دینی اصالت دارد. اگر همه آنها اصالت دارند، آیا هیچ کدام از این نصب‌ها بر دیگری اولویت دارد؟

اگر همه اصالت دارند و امامت لازم است، آیا این لزوم امامت در همه ابعاد، در همه زمان‌ها باید تحقق خارجی داشته باشد؟ به عبارت دیگر، اگر ما امام لازم داریم، آیا امامت سیاسی یا امامت سیاسی و مرجعیت دینی یا هر دو به اضافه امامت باطنی و... برای همه زمان‌ها هستند یا برخی از زمان‌ها؟

مسئله دیگر بحث عصمت است. اگر امامت‌ها تفکیک شوند، آیا عصمت در همه امامت‌ها لازم است؟ ما قطعاً عصمت را در امامت به معنای مرجعیت دینی لازم داریم. اما آیا مرجعیت سیاسی و امامت اجتماعی نیز عصمت لازم دارد یا نه؟ البته این با قطع نظر از امامت معصومان(ع) است. وقتی فرد معصوم مرجعیت سیاسی داشت، در این بخش هم عصمت دارد.

اما طرح این بحث برای امروز این فایده را دارد که اگر امامت تفکیک شد و عصمت لازمه لاینفک هر دو امامت بود، آیا در عصر غیبت امکان انتقال مسئولیت سیاسی وجود دارد؟ آیا می‌توان گفت امامت سیاسی در یک دوره ملازم عصمت است و در یک زمان ملازم عصمت نیست؟ این نکته باید با دلایل کافی روشن شود.

همچنین آیا مرجعیت دینی برای همه زمان‌هاست یا برای یک دوره محدود؟ اگر در همه زمان‌ها مرجعیت دینی معصوم لازم است، آیا چنین چیزی تحقق خارجی دارد یا نه؟ آیا می‌توان گفت نه مرجعیت دینی اصل محوری است و نه مرجعیت سیاسی (چنان‌که اهل عرفان این‌گونه نظر می‌دهند) بلکه ولایت تکوینی اصل است که می‌توان برای همه زمان‌ها به آن استدلال کرد؛ لذا گرچه در عصر غیبت مرجعیت سیاسی، فکری و دینی معصوم وجود ندارد، ولایت تکوینی و امامت باطنی وجود دارد.

پی‌نوشت

۱. مطالب نقل شده بیشتر به صورت گزارش کلی از مباحث کتاب است، زیرا در غیر این صورت نقل‌ها بسیار گسترده می‌شد.
۲. گاهی گفته می‌شود کسی برخاست و چنین گفت. شهید صدر معتقد است آن کس امام علی(ع) بوده است.
۳. این کتاب در زمان حیات آن شهید سعید توسط علی حجتی کرمانی با عنوان تشیع مولود طبیعی / اسلام به فارسی برگردانده شده است.
۴. ظاهراً در این بحث نظر شهید صدر به دیدگاه دکتر عبدالعزیز الدوری نزدیک است. کامل مصطفی شیبی معتقد است دیدگاه دکتر الدوری جامع بین دو دیدگاه کاشف‌الغطا و طرحین است. چون طرحین معتقد است که شیعه بعد از امام علی(ع) به وجود آمده و کاشف‌الغطا معتقد است که تشیع در زمان پیامبر به وجود آمده است. الدوری بین دو تشیع روحی و تشیع سیاسی تمایز می‌گذارد و دیدگاه کاشف‌الغطا را درباره تشیع روحی و دیدگاه طرحین را در باب تشیع سیاسی می‌پذیرد. مباحث خود کامل مصطفی هم در این زمینه قابل تأمل است (بنگرید: شیبی، ۱۹۸۲: ۱/۲۲).
۵. اصل این نامه در چاپ‌های بعدی کتاب تشیع مولود طبیعی / اسلام به چاپ رسید.
۶. دیدگاه خود شهید صدر هم در دو نوشته با هم ناسازگار است.
۷. مرحوم مطهری عبارتی دارد که شاید در تعارض با عبارت آقای مصباح باشد: «آن شخص (امام) دیگر از طریق وحی احکام را نمی‌داند، بلکه از طریق تعلم پیامبر احکام را می‌داند و پیغمبر احکام را به او یاد داده است» (۱۳۶۸: ۱۷۷). البته جای تأمل دارد که کتاب‌های مرحوم مطهری که بعد از شهادت چاپ شده، چقدر بیانگر دیدگاه‌های ایشان هستند. به هر حال، با کمال تأسف این کتاب‌ها به‌عنوان دیدگاه ایشان مورد استناد قرار می‌گیرند.

کتاب‌نامه

- خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۶۹)، *صحیفه نور*، تهران: انتشارات سروش.
- شیبی، کامل مصطفی (۱۹۸۲)، *الصلة بین التصوف و التشیع*، چاپ دوم، بیروت: دارالاندلس للطباعة و النشر.
- صدر، محمدباقر (۱۳۵۳)، *تشیع مولود طبیعی اسلام*، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی.
- _____ (۱۳۶۰)، *فدک در تاریخ*، ترجمه محمود عابدی، تهران: انتشارات روزبه.
- _____ (۱۴۰۶)، *بحث حول المهدي*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____ (بی‌تا)، *اهل البيت؛ تنوع ادوار و وحدة هدف*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- _____ (۱۹۷۹)، *البحث حول الولاية*، چاپ دوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۴)، *شیعه در اسلام*، با مقدمه حسین نصر، چاپ ششم، تهران: انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی.
- غروی اصفهانی (بی‌تا)، *حاشیة المكاسب*، قم: منشورات مجمع الذخائر الاسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۰)، *آموزش عقاید*، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۴)، *امامت و رهبری*، چاپ سوم، تهران: انتشارات صدرا.
- _____ (۱۳۶۸)، *اسلام و مقتضیات زمان*، تهران: انتشارات صدرا.
- میرداماد، محمدباقر حسینی (۱۳۷۴)، *بنارس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء*، مع تعلیقات ملاعلی النوری، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی دفتر نشر میراث مکتوب.

